

پیر بلخ در قلمرو آزادی و اختیار

سید حامد علوی

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مومنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

دفتر ششم مثنوی

نه تنها مولوی، دانشمند، ادیب و شاعر بلند آوازه و عارف از آزادی سخن گفته، بلکه پیرامون بسیاری از مشکلات و معضلات جامعه، ارزنده ترین پیشنهادها را ارائه داده است که با پیشرفت دانش و فن آوری، بشریت برای امروزش می تواند از راه حل های بی نظیر آن بزرگ مرد بهره ببرد. شاید کمتر کسانی باشند که از ویژگی مهم و موهبت باشکوه آزادی در چهره اجتماعی آن، فراتر از بحث های فلسفی و عرفانی حرفی زده باشند. اما مولوی با جرأت تمام وارد عرصه های بنیادین فکری شده و سر بلند از آن عرصه ها بیرون آمده است. آینه اندیشه و حالات و روحيات مولانا جلال الدین، اثر برجسته و بی مانند او مثنوی معنوی است؛ البته می دانیم که ورود به مثنوی معنوی کلیدهایی می خواهد که از جمله آن کلیدها تشنگی و عطش حقیقت جویی و حق طلبی است.

گر شدی عطشان بحر معنوی

فرجه ای کن در جزیره مثنوی

دفتر ششم

کلید دیگر ورود به مثنوی مولانا، آشنایی به قرآن و بلکه آگاهی به ادبیات قرآنی و انس پیوسته با این کتاب شگفت آور و عمیق



است که هنوز پس از گذشت قرن‌ها از نزول آن، تازگی و طراوت خود را از دست نداده، بلکه عقل و خرد اندیشمندان را بیشتر به خود معطوف داشته است. تردیدی نیست که زیربنای اندیشه مولانا را قرآن شکل داده، پرورده و به اوج رسانده است و مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل فکری که نیازمند تأمل و ویژه است و در مثنوی او ذکر شده خاستگاه قرآنی دارد؛ چنانچه مستند مولانا در مسئله بسیار بزرگ آزادی، آیه ۱۵۷ سوره اعراف است. آنجا که خداوند فرموده است: «آنان که از این پیامبر می‌آیند که نامش در تورات و انجیل رقم خورده و این در دسترسشان است» پیروی می‌کنند آن که به نیکی دعوتشان می‌کند و از زشتی بر حذرشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنها روا و ناپاک‌ها را برای آنها ناروا اعلام می‌کند و بارهای گرانی که بر دوششان بود برمی‌دارد (یعنی زنجیرهایی که بر دست و پا و ذهن و مغز آنها بود پاره کرد و آنها را آزاد نمود) پس کسانی که به او گرویدند و حرمتش نگاه داشتند و یاری‌اش کردند و از کتابی که بر او نازل کردیم (که همچون نوری فرا راه خود قرار دهند) پیروی کردند؛ آنان رستگاران اند.»

مولانا به آیه ۲۹ سوره کهف نیز استناد می‌کند که به صراحت آزادی انسان را در پذیرش حق یا باطل بیان می‌کند: «بگو این حقیقتی است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کفر بورزد، این مطلب بسیار مهم است که نمی‌گوید هر کس می‌خواهد بگردد و هر کس نمی‌خواهد نگرود، بلکه می‌گوید هر کس می‌خواهد کفر بورزد، زیرا که سنت‌های غیر قابل تغییر و تبدیل خداوند گریبان هر کس را که از قانون‌مندی‌های معقول خداوند تخطی کنند می‌گیرد. ملای روم با زیباشناسی و آگاهی ویژه خود نسبت به همه انسان‌ها دلواپسی دارد و نگران همه بشریت است و معنی درست ولایت را با دقت نظر ویژه خود در چند بیت و با تبیین معنی آزادی می‌سراید که:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد

نام خود با آن علی مولا نهاد

یعنی هر کس را منم مولا و دوست

ابن عم من علی، مولای اوست

کیست مولا، آن که آزادت کند

بند رقیب ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مومنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

این آزادی اعم از آزادی مدنی و حقوق شهروندی و حقوق اساسی انسان‌هاست. مولانا آزادی انسان را از بنیاد و اساس بررسی می‌کند و معتقد است که این موهبت الهی است و هیچ کس حق ندارد به حریم آن تجاوز کند. بنابراین تمام جباران و مستبدان تاریخ با بی‌خردی تمام در مقابل این موهبت الهی ایستاده‌اند و آزادی مردمان را سلب و آنان را به خاک سپاه نشانده‌اند و خود را نیز در مزبله‌دان

تاریخ انداخته‌اند. دیکتاتورها با گسترش جبری‌گری، فکر انسان‌ها را تخریب و امر را بر آنان مشتبه کرده‌اند تا قادر به تشخیص حق از باطل نباشند. این کار به وسیله جادوگرانی چیره‌دست (اما غافل از سنت‌های محکم خداوند) صورت می‌گیرد که قرآن آنان را ساحر می‌خواند (در داستان موسی و سحره فرعون تأمل کنید) ریشه سحر و سحر یکی است و ساحر کسی است که امر را چنان بر بینندگان مشتبه می‌سازد که نتوانند صبح صادق را از صبح کاذب بازشناسند، یعنی حق را از باطل نتوانند باز شناخت و با تردستی و تزویر و چشم‌بندی و جادوگری و بافتن منطق و دلایل فریبنده، چشم و ذهن شنوندگان و بینندگان را جادو می‌کنند و مسخر خود می‌نمایند و آن بیچارگان را از شناختن حق محروم می‌سازند. آن هم با ابزارهای ذهن آشوب مثل پراکندن شایعه جبر که «این بن‌بست‌ها و گره‌ها خواست خدا بوده و شما ای مردمان چرا در مقابل امر و خواست خداوند می‌ایستید؟» در حالی که مولانا در دفتر اول چنین پاسخ می‌دهد که:

جبر تو خفتن بود در ره مخسب

تا نبینی آن در و در گه مخسب

هان مخسب ای کاهل بی اختیار

جز به زیر آن درخت میوه‌دار

جبر و خفتن در میان ره‌زنان؟!

مرغ بی هنگام کی باید امان؟!

مولوی با تشریح آزادی انسان و این که جبر امری است القاشده از سوی شیاطینی که جز گسترش شر و فساد مأموریتی ندارند، تأکید می‌کند که آدمی باید بصیرت خویش را پاس بدارد و از تبلی و کاهلی بپرهیزد، زیرا که همین کاهلی او را به بند جادوگران و سحره مزدور فرعونیان زمان خواهد افکند:

جبر باشد پر و بال کاملان

جبر هم زندان و بند کاهلان

نسان خردمند هرگز به اشتباه نمی‌افتد و دیدگاه جبری بعضی، او را نمی‌فریبد.

همچو آب نیل دان این جبر را

آب مومن را و خون مرگبر را

بال، بازان را سوی سلطان برد

بال، زاغان را به گورستان برد

ظرافت‌های نهفته در جریانات و سنت‌های خداوند، بیداری خردمندان را در پی دارد و غافلان را در نادانی و جبر انگاری خودخواسته‌ای فرو خواهد برد.

زان که از قرآن بسی گمراه شدند

زان رسن قومی دزون چه شدند

مرسن را نیست جرمی ای عنود

چون تو را سودای سر بالا نبود

دفتر سوم

در اندیشه قرآنی مولانا در دستگاه خداوند ظلم نیست زیرا که جهان هستی براساس صدق و عدل رقم خورده است و این قانون کلی هستی که تا ابد تغییر ناپذیر است و شاید بتوان گفت که این عالی ترین آموزه عملی تفکر قرآنی است که انسان ها بدان دعوت شده اند و شاید این بهترین راه برای هماهنگی با آهنگ کل هستی است که از آموزگار بسیار بزرگوار طبیعت می آموزد که در آن دروغ و فریبی نیست. این آدمی است که با کج فهمی خود را به چاه ویل نادانی و بی خردی می افکند:

در چهی افتاد کان را غور نیست

این گناه اوست، جبر و جور نیست

در چهی انداخت او خود را که من

در خور قعرش نمی یابم رسن

دفتر اول

مولانا باروشنی بیان خود با تکیه بر قرآن، خواننده و شنونده مثنوی را از افتادن به چاه ویل جبر پرهیز می دهد.

عدل قسام است و قسمت کردنی است

این عجب که جبرنی و ظلم نیست

جبر بودی کی پشیمانی بدی

ظلم بودی کی نگهبانی بدی

دفتر چهارم

مسئله با ملاک ها و معیارهایی که انسان برای شناخت حق و باطل دارد، به خوبی قادر به تشخیص حق از باطل است و آنچه بر سر او می آید از خود اوست و هیچ کس جز خود او مقصر نیست.

پای داری چون کنی خود را تو لنگ

دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

دفتر اول

از جایی که فکر و ذهن آدمی بسیار بازیگر و فریبکار است پیوسته آدمی را می فریبد و بازی می دهد و از جایی که انسان آزاد است و مختار، گاهی به سرانجام پاره ای از کردار خود در قبال آزادی نمی اندیشد، دچار تناقض می شود و تناقض می گوید و با آن که آزادی را به خوبی درک می کند به جبری گری می گراید و فراموش می کند که او مطلقاً آزاد بود.

هر که ماند از کاهلی بی شکر و صبر

او همین داند که گیرد پای جبر

هر که جبر آورد خود رنجور کرد

تا همان رنجوریش در گور کرد

دفتر اول

در معنی آزادی نهفته است که هر کس به دلیل این که آزاد است

باید مسئولیت کردار خویش را به عهده بگیرد زیرا که انسان است و این تنها موجود اندیشه ورز و با خرد است که با اختیار تمام که هیچ مانعی بر سر راه اندیشه و عمل او نیست عمل می کند. بنابراین عقل و خرد حکم می کند که به انجام آن عمل بیندیشد و مسئولیت آن را به عهده بگیرد و این کشف بزرگ جهان آدمیت در طول میلیون ها سال زندگی اوست که به آن دست یافته است. لیکن اگر آدمی به قول مولانا دچار تأویل باطل شد و غفلت کرد و فراموش کرد که چه بوده و چه باید بکند داستان او داستان آن مگس است که دچار تأویل باطل شده و توهم و گمان او را به ورطه ای بس هولناک انداخته است:

آن مگس بر پر کاه و بول خر

همچو کشتیان همی افراشت سر

گفت من دریا و کشتی خوانده ام

مدتی در فهم آن می مانده ام

اینک این دریا و این کشتی و من

مرد کشتیان و اهل و رایزن

بر سر دریا همی راند او عمد

می نمودش آن قدر بیرون ز حد

بود بی حد آن چمین نسبت بدو

آن نظر که بیند آن را راست کو

عالمش چندین بود کش ینش است

چشم چندین بحر هم چندینش است

صاحب تأویل باطل چون مگس

و هم او بول خر و تصویر خس

گر مگس تأویل بگذارد به رای

آن مگس را بخت گرداند همای

آن مگس نبود کش این عبرت بود

روح او نه در خور صورت بود

دفتر اول

در این تمثیل دچار توهم شدن انسانی که آزاد بود و مختار اما دچار وهم و گمان شد و موقعیتی تازه یافت و اختیار را زکف بداد و چه زیبا پیر بلخ انسان مقید شده به وهم و خیال که به اندک جاه و جلال رسید و جایگاه انسانی اش را فراموش کرد این گونه بیان می کند که تو ای انسان آزادی که اسیر جاه و منزلت ظاهری شدی همچون مگسی که بر خاشاکی که شناور در بول خراست بیش نیستی و توهم و تأویل باطل را رها کن و آزاد از مگسی و خیره سری و کثافت تا به جایگاه همای سعادت برسی، آزاد و رها و آن چنان آزاد و رها بر بلندای آسمان بیکران به عظمتی دست بیابی که به ساعد سلطان بنشین و از قید و بند هوای نفس به آن آزادی خداداد برسی که شایستگی دریافت آن امانت بزرگ را داشته باشی و جانشین خداوند در روی زمین گردی.

تازه کن ایمان نی از گفت زیان
ای هوارا تازه کرده در نهان
تا هوا تازه است ایمان تازه نیست
کین هوا جز قفل آن دروازه نیست
کرده ای تأویل حرف بکر را
خویش را تأویل کن نه ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می کنی
پست و کز شد از تو معنی سنی
دفتر اول

آدمی در دیدگاه مولانا باید از درون به آزادی دست بیاید و آن چنان که پیامبران در دعوت خود خواستند که زنجیرهای رقیبت و بردگی را بشکنند و پاره کنند و انسان ها را به آن موهبت آزادی الهی برسانند و قدر آن را بدانند و بکشند که به زندان هواها نینفتند و خود را و زیردستان خود را در منجلابی از فقر و فساد و اسارت نیندازند. مولوی به خوبی تمام دریافته است کسی که در زندان تمایلات و مشتیهات انسانی اسیر است دیگران را نیز در اسارت و زندان می خواهد.

زان که هر بدبخت خرمن سوخته

می نخواهد شمع کس افروخته
دفتر چهارم

هین کمالی دست آور تا تو هم

از کمال دیگران نفتی به غم

از خدا می خواه دفع این حسد

تا خدایت وارهاند از جسد
دفتر چهارم

آزاد شدن از هواها به سوی آگاهی و آبادی می کشاند و به یقین می توان گفت که عالی ترین و عظیم ترین مواهب الهی پس از عقل و قوه تفکر موهبت آزادی است که سازنده امروز و دیروز و فردای جهانیان است و رسیدن به خودکفایی و امنیت در گرو آزادی است. اسارت آدمی در زندان های تنگ و تاریک اندیشه و طبیعت و تاریخ و جامعه و خویشتن خویش فاجعه ای بس بزرگ است.

فهم و درک آزادی شعور انسان را بارور می کند و جبری گری را بهانه نمی کند. آن گاه می داند که وجدانش بیدار است و دیگر تأویل باطل نمی کند.

درک وجدانی به جای حس بود

هر دو در یک جدول ای عم می رود

نغم می آید یرو کن یا مکن

امر و نهی و ماجراها و سخن

این که فردا این کنم یا آن کنم

این دلیل اختیار است ای صنم

و آن پشیمانی که خوردی زان بدی
ز اختیار خویش گشتی مهتدی
جمله قرآن امر و نهی است و وعید
امر کردن سنگ مرمر را که دید
هیچ دانا هیچ عاقل این کند
با کلوخ و سنگ خشم و کین کند
که بگفتم کین چنین کن یا چنان
چون نگر دید ای موات و عاجزان؟
عقل کی حکمی کند بر چوب و سنگ
عقل کی چنگی زند بر نقش چنگ
کی: غلام بسته دست، اشکسته پا
نیزه بر گیر و بیاسوی و غا
خالقی که اختر و گردون کند
امر و نهی جاهلانه چون کند؟

مولانا بصیرت را به حد اعلا رسانده و از حریم آزادی و اختیار به خوبی دفاع کرده است.

غیر حق را گر نباشد اختیار

خشم چون می آیدت بر جرم دار؟

چون همی خایی تو دندان بر عدو

چو همی بینی گناه و جرم ازو؟

گر زسقف خانه چویی بشکنند

بر تو افتد سخت مجروحت کند

هیچ خشمی آیدت بر چوپ و سقف

هیچ اندر کین او باشی تو وقف

که چرا بر من زد و دستم شکست

او عدو و خصم جان من بدست

باید تلاش کرد تا از این سیاه چال های هولناک نجات بیابیم. زیرا که همه مواهب طبیعت برای انسان است و نه انسان برای هیچ کدام از آنها:

بند بگسل باش آزاد ای پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

دفتر اول

تفرج و گشت و گذار در مثنوی معنوی بیش از آزادی و آزادیخواهی آدمی را گسترش می دهد و شرح صدر و بلند نظری او را می افزاید و آزادی یکی از مهم ترین مطالبی است که مولانا سعی در تبیین و روشن گری آن دارد و به نیکی و بلند نظری دست بهانه گیران را باز می کند و راهزنان راه آزادی را رسوا؛ آنچه می گویم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

دفتر اول □